

پیشگفتار یاشار آذری

به قول لنین: «ما به اطلاعات کامل و حقیقی نیاز داریم و حقیقت نباید در بند این پرسش باشد که این حقیقت به نفع کیست.»

کتاب «در دادگاه تاریخ» نوشته‌ی «روی مدودف» در شرایطی به نگارش در آورده شد که کل آپارات (دستگاه) حزبی مخالف تروتسکیزم بوده است. در ثانی اطلاعات نویسنده در رابطه با تروتسکیزم محدود به نوشتجات و اطلاعات استالینیستی موجود در شوروی آن زمان بوده و ارتباطی به کتاب‌ها و نوشتجات شخص تروتسکی نداشته است. ثالثاً نویسنده طرفداران تروتسکی را بیش‌تر در نظر می‌گیرد، نه تروتسکی را و رابعاً از آنجائی که قصد بر این بود که این کتاب در شوروی استالینیستی با اجازه‌ی حزب به چاپ برسد و در اختیار شهروندان قرار بگیرد نوشته شده است. ولی با وجود این، کتاب «در دادگاه تاریخ» نه تنها چاپ و منتشر نشد بلکه خود روی مدودف نیز از حزب اخراج و مجبور به ترک محل زندگی خود شد.

به نظر من اما انحرافات نویسنده در این کتاب موارد زیر می‌باشد:

یکی از اشتباهات نویسنده‌ی این است که با همه‌ی اینکه به انقلابات در کشورهای دیگر و به انترناسیونالیزم معتقد است ولی کشور شوروی را سوسیالیستی می‌داند و فکر می‌کند که در روسیه سوسیالیزم را می‌توان برقرار کرد (سوسیالیزم در یک کشور).

دومین اشتباه نویسنده دوران گذار را با سوسیالیزم یکی می‌انگارد.

سومین اشتباه نویسنده دولتی کردن را مترادف با سوسیالیزم می‌داند، در حالی که دولتی کردن فقط از لحاظ حقوقی مالکیت را به دولت منتقل می‌کند و هیچ ربطی به سوسیالیزم ندارد در حالی که بعد از انقلاب سوسیالیستی و آغاز دوران گذار به سوسیالیزم، کنترل بر تولید و توزیع به وسیله ی طبقه ی کارگر اصل می‌باشد.

چهارمین اشتباه نویسنده این است که فکر می‌کند که سوسیالیزم را از طریق حکومت حزبی می‌توان برقرار کرد، در حالی که حزب ابزاری بورژوایی است و ابزار حکومت سوسیالیستی فقط و فقط شوراها ی کارگری مسلح می‌باشد که هیچ ارگانی را بالای سر خود نمی‌پذیرند. نقش حزب انقلابی طبقه ی کارگر بعد از انقلاب کمک به ساختن شوراها و گسترش انقلابات سوسیالیستی می‌باشد.

با خواندن کتاب «در دادگاه تاریخ» می‌توان فهمید نه تنها استالین را نمی‌توان با هیتلر و خمینی یکی دانست بلکه ضربه ای که استالین به بشریت و جنبش کارگری - سوسیالیستی/کمونیستی زده هزاران مرتبه از هیتلر و خمینی بیش‌تر بوده است. یکی به این دلیل که تمام این جنایات را به اسم کمونیزم انجام داده است و دیگری تمام کسانی که با او مخالفت می‌کردند و یا زمانی کرده بودند و تمام کمونیست‌ها و بلشویک‌ها را هم در اتحاد جماهیر شوروی و هم در دیگر کشورها تا جایی که می‌توانسته از لحاظ فیزیکی محو و نابود کرده است، یعنی یک نسل انقلابی که بیش از پنجاه سال طول کشیده به بهترین انقلابیون کمونیست بدل شوند را کشتار کرده است و تمام این‌ها بخاطر انحرافات تنوریکی بوده که مرتکب شده است. یعنی نمی‌شود با افراد انقلابی کارها و یا تنوری های ضدانقلابی را پیش برد، کارهای ضدانقلابی به افراد ضدانقلابی نیازمند است. یعنی اهداف پست را وسایل پست شایسته است.

<p>مواضع لنینیسم و تروتسکیزم «بلشویزم نو»، (سوسیالیسم/کمونیسم انقلابی)</p>	<p>مواضع استالینیسم و مائوئیسم</p>
<p>جبهه‌ی متحد کارگری تضاد کار و سرمایه تحریم شرکت در حکومت‌های سرمایه‌داری انترناسیونالیسم و گسترش انقلابات کارگری «انقلاب سوسیالیستی» یعنی انقلاب کارگری با تکالیف مرکب، ترکیب خواست‌های دموکراتیک و سوسیالیستی درون برنامه‌ی انقلابی ترویج مبارزه با بوروکراسی در برنامه‌ی انقلابی ساختن «بین الملل چهارم» برای گسترش انقلابات سوسیالیستی در سطح جهانی ترویج دمکراسی کارگری و مبارزه با بوروکراسی</p>	<p>جبهه‌ی متحد خلق تضاد خلق و امپریالیسم سازش طبقاتی و شرکت در حکومت‌های سرمایه‌داری سوسیالیسم در یک کشور انقلاب دو مرحله‌ای در کشورهای پیشرفته و انقلاب سه مرحله‌ای در کشورهای عقب‌مانده و موقوف کردن انقلاب سوسیالیستی به تاریخی نامعلوم تشکلات حزب متکی به بوروکراسی تخریب و بستن «بین الملل سوم» برای ممانعت از ایجاد انقلابات جهانی ترویج بوروکراسی استالینیستی که منجر به نابودی کمونیسم در سطح بین‌المللی گردید که هنوز نتوانسته کمر راست کند.</p>

استالینیزم با تعویض استراتژی انقلابی با استراتژی ضدانقلابی یکی از اصلی‌ترین اصول مارکسیزم را زیر پا گذاشت و این تئوری ضدانقلابی را به اسم مارکسیزم به همه جای جهان بست و گسترش داد.

مفهوم مارکس از استراتژی انقلابی: در مقدمه ای تحت عنوان «ادای سهمی به نقد اقتصاد سیاسی»:

«انسان ها در تولید اجتماعی معیشت اشان وارد روابط مشخصی می شوند که از اراده ی آن ها خارج است. به طور مشخص روابطی تولیدی متناسب با مرحله ی معینی از نیروهای مادی تولیدی. مجموع این مناسبات تولیدی، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد که ربنای حقوقی و سیاسی بر آن استوار می شود و شکل معینی از آگاهی اجتماعی با آن مترادف [همگون] است. وجه تولید زندگی مادی، فرآورد کلی زندگی اجتماعی سیاسی و فرهنگی را تعیین می کند. این آگاهی انسان نیست که هستی اش را تعیین می کند بلکه هستی اجتماعی است که آگاهی را معین می سازد. در مرحله ای از انکشاف [رشد]، نیروهای مادی تولیدی جامعه، در تضاد با مناسبات تولیدی قرار می گیرند یا در توضیح حقوقی با اشکالی از مالکیت که قبلاً در چهارچوب آن فعالیت کردند. این مناسبات از اشکال رشد نیروهای مولده به زنجیرهای بازدارنده ی آن مبدل می شوند. اینجاست که دوران انقلابات اجتماعی فرا می رسد.»

انقلاب از نظر مارکس به انقلاباتی گفته می شود که از یک وجه تولید به یک وجه تولید دیگر تغییر می کند. در طی دو قرن گذشته انقلاباتی که از وجه تولید ماقبل سرمایه داری به وجه تولید سرمایه داری از طریق انقلابات بورژوا - دموکراتیک با تکالیف دموکراتیک به انجام رسیده اند. مرحله ی بعدی رفتن از وجه تولید سرمایه داری به وجه تولید سوسیالیستی از طریق انقلابات کارگری - سوسیالیستی با تکالیف سوسیالیستی می باشد.

هر انقلابی هم بُعد سیاسی دارد و هم بُعد اقتصادی-اجتماعی: بُعد سیاسی به معنای کسب قدرت سیاسی، بُعد اقتصادی-اجتماعی به معنای ایجاد ساختار اجتماعی است. اگر انقلاب در همان بُعد سیاسی بماند (مانند انقلاب ۵۷ ایران) یعنی انقلاب شکست خورده است و اگر انقلاب به بُعد اقتصادی-اجتماعی گسترش یابد یعنی انقلاب (مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) پیروز شده است.

زمانی که جلوی رشد روابط تولیدی گرفته شود و امکان رشد پیدا نکند، آن موقع است که دوران انقلابات اجتماعی فرا می‌رسد. اما بورژوازی به خاطر ترس از طبقه‌ی کارگر، نتوانست به وظایف انقلابات بورژوا -دموکراتیک ادامه دهد و آن‌هایی را که انجام داد، همه را نیمه کاره گذاشت و تکالیف دموکراتیک را یا حل نکرد و یا بخش کوچکی از آن را انجام داد. زیرا انجام آن تکالیف به یکدست شدن طبقه‌ی کارگر و سازمانیابی او کمک می‌کرد و بورژوازی هر وسیله‌ای که بتواند به اختلافات میان طبقه‌ی کارگر و ضعیف شدن او بیانجامد اقدام می‌کند و دقیقاً به همین خاطر سرمایه داری مانع اصلی وظایف دموکراتیک خود شده است. در این مرحله به دلیل سازش نیروهای سرمایه داری با نیروهای ماقبل سرمایه داری، ما وارد دورانی می‌شویم که رشد ناموزون و مرکب نامیده می‌شود، یعنی سازش سرمایه داری با سیستم ماقبل خود لزوم انجام انقلابات بورژوا -دموکراتیک را از بین برد و علاوه بر این بورژوازی حاکم برای مقابله با طبقه‌ی کارگر انجام تکالیف بورژوا -دموکراتیک را به نفع خود نمی‌دید. به این دلیل تکالیف بورژوا -دموکراتیک سر جای خود باقی مانده و تنها طبقه‌ی کارگر قادر به سرانجام رساندن این تکالیف به انضمام تکالیف سوسیالیستی به صورت مرکب در انقلاب سوسیالیستی می‌باشد، زیرا یکی بدون دیگری در ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی امکانپذیر نیست.

در این میان بین الملل دوم و همین طور منشویک ها برای خیانت خود سلسله مراتبی از انقلابات «داروینیستی» ساخته اند یعنی اگر در کشور ما انقلاب بورژوا - دموکراتیک انجام نشده پس، مرحله ی انقلاب در کشور ما بورژوا - دموکراتیک می باشد.

این در حالی است که مارکس نه تنها به این سلسله مراتب داروینیستی اعتقادی نداشت، بلکه حتی مکاتباتی که در آخرهای عمرش با «زاسولیچ»^{*} Zasluch در روسیه داشت، خاطرنشان می کند که حتی روسیه بدون گذار از سرمایه داری می تواند به انقلاب سوسیالیستی برسد. یعنی حتی می توان از روی دوران پرید، چرا، به این دلیل که نمی توان انقلاب کرد و انقلاب را دست ضدانقلاب سپرد. یعنی تمام بخش های سرمایه داری و خرده بورژوازی مرفه و حتی بخشی از خرده بورژوازی متوسط جزو نیروی جبهه ی سرمایه و ضدانقلاب اند و فقط طبقه ی کارگر و متحدان اش، یعنی زحمتکشان که جبهه ی کار یا اردوی کار را تشکیل می دهند قادر به حل تکالیف مرکب دموکراتیک و سوسیالیستی در جامعه می باشد.

مارکس در انقلاب ۱۸۴۸ که هنوز در آلمان حکومت فئودالی و اشرافیت زمیندار سر کار بودند، اظهار می دارد: «انقلاب بورژوائی در آلمان، پیش درآمدی خواهد بود بر انقلابی پرولتاریائی که بلافاصله به وقوع خواهد پیوست»^{*}

^{*} - (مکاتبات بین مارکس و زاسولیچ در ماه فوریه و مارس ۱۸۸۱ - پیشنویس اول) لینگ مقاله ی زاسولیچ Zasluch به انگلیسی:

https://www.marxists.org/archive/marx/works/1881/zasluch/draft-1.htm?fbclid=IwAR2V4AzsCknihaiqMKq0UMvuIEKf0hEaaVAFANqA^Cko9εKεhp2NpJ_f_c

^{*} - آخرین بخش بیانیه ی کمونیست، (۴ - موضع کمونیست ها در رابطه با احزاب مختلف اپوزیسیون کنونی)

<http://www.nashr.de/1/marx/bayaniyeyeKomonist.pdf>

یعنی بین انقلاب بورژوایی و پرولتاریائی فاصله‌ی تاریخی نیست بلکه بلافاصله به وقوع خواهد پیوست.

از طرف دیگر استالینیزم تنوری های بین الملل دوم و منشویکی را به اسم مارکسیزم علم کرد تا خیانت و سازش با بخشی از سرمایه داری را جانشین انقلابات کارگری - سوسیالیستی نماید.

واضح است که استراتژی انقلابی، طبقاتی است. ما در طول دویست سال گذشته از هر انقلابی که صحبت بکنیم یا می‌خواهد جامعه‌ی سرمایه‌داری بیاورد و یا می‌خواهد جامعه‌ی سوسیالیستی بیاورد. ما راه سومی نداریم و به همین خاطر دو نوع انقلاب بیش‌تر نداریم، یعنی اینکه ما یا در آستانه انقلابات بورژوایی هستیم و یا در آستانه‌ی انقلابات سوسیالیستی. این‌هایی که دنبال انقلابات دیگری مانند: انقلاب دموکراتیک، دموکراتیک خلقی، جمهوری دموکراتیک، جمهوری لائیک، و... با هر پیشوند و یا پسوندی که هستند، برای گمراه کردن طبقه‌ی کارگر و برای استتار واقعیت از این کلمات استفاده می‌کنند و همه‌اشان سوپاپ‌های اطمینان سرمایه‌داری بوده و برای نجات سرمایه‌داری و مخدوش کردن مبارزات طبقاتی وارد مبارزه می‌شوند. برای مثال در ایران در این رابطه نقش اول را توده‌ای‌ها، اکثریتی‌ها، حزب چپ بازی می‌کنند.

استراتژی ضدانقلابی استالین، او را وادار به آنچنان جنایاتی کرد که در تاریخ معاصر بشر سابقه نداشته است. او با چنین جنایاتی توانست انقلابات کارگری - سوسیالیستی را در سطح ملی و بین‌المللی با کمک بورژوازی محو نابود کند. استالین همچنین عناصر واقعی کمونیست را هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی و باز با کمک بورژوازی تا توانست قتل عام کرد و از این طریق

توانست رفورمیزم و همزیستی مسالمت آمیز با سرمایه‌داری را جایگزین بلشویزم نموده و آن را حقیقی تمام احزاب کمونیست نماید و تنها در رهبری این احزاب به کسانی اجازه ماندن بدهد که تمام و کمال با «کا.گ.ب» همکاری کرده و بدون و چون چرا از او یعنی استالین اطاعت نمایند.

استالین کمونیست‌های حقیقی آن زمان را مانند لنون تروتسکی، آوتیس سلطانزاده، آندره نین، پیشه‌وری، آقا بابا یوسفزاده، مرتضی علوی، تقی ارانی و... ترور و یا به قتل رسانده و یا مانند نیک بین، راکفسکی، بوخارین، زینوویف و... اعدام نمود و آنگاه که بوروکراسی استالینیستی حاکم در شوروی مستقیماً امکان ترور عناصر کمونیست در خارج از کشور را نداشت به حکومت‌های بورژوازی حاکم در آن کشورها لو داد، مانند گروه ۵۳ نفر.*

تاریخ دستگیری این ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ میلادی) رخ داد. همانطور که در کتاب «در دادگاه تاریخ» ملاحظه می‌فرمایید بزرگ‌ترین تسویه‌های بلشویک‌ها از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ میلادی صورت گرفت و این ۵۳ نفر دقیقاً به این خاطر به دولت ایران لو داده شدند.

از میان این ۵۳ نفر آنانی که حاضر به همکاری با «کا.گ.ب.» شدند، بعد از بیرون آمدن از زندان «حزب توده‌ی فعلی» را بوجود آوردند. در حالی که کسانی مثل تقی ارانی را در زندان در سن ۳۶ سالگی به قتل رساندند، زیرا استالینیست نبود بلکه کمونیست بود.

از زمان تشکیل حزب توده تا به امروز بخاطر برنامه‌ی خانانه‌ی استالینیستی انقلاب سه مرحله‌ای (انقلاب ضددیکتاتوری، انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی) را تبلیغ کرده‌اند. لذا این حزب از آن زمان تا به امروز و تا

* - خاطرات سیاسی انور خامه‌ای: <http://www.nashr.de/۲/mot/khtrt-sysy.pdf>

هزاران سال آینده از مرحله‌ی اول گذر نکرده و همواره به همکاری با بخشی از بورژوازی ادامه می‌دهد.

اکنون اما این حزب استالینیستی برای رد گم کردن و زیرگانه عمل کردن، شایعه پراکنی کرده که حزب توده منحل گشته است در حالی که مذبوحانه فعال بوده و با همکاری اکثریتی‌ها فعلاً «حزب چپ ایران» را ساخته است تا این بار در لباس دیگری به خیانت پردازد و ننگ را با رنگ بپوشاند. کسانی مثل فریبرز رئیس‌دانا با اظهار نظر کردن به اینکه حزب توده و استالین «اشتباهات»ی داشتند، در خیانت و جنایات حزب توده و استالین سهیم هستند، زیرا حقیقت را بهتر از ما می‌دانند ولی به کارشان نمی‌آید.

جنبش کارگری موظف است که سازماندهی صنفی/سیاسی خود را از عناصر چنین احزابی مخفی بدارد، زیرا این‌ها پلیس سیاسی رژیم سرمایه‌داری ایران بوده و در شناسایی و لو دادن فعالان کارگری و نیروهای مترقی در داخل و نیز در خارج از کشور فعال می‌باشد. رهبری این سه جریان (حزب توده، اکثریت و حزب چپ) در ارتباطات ایران با روسیه، نحوه‌ی شکنجه کردن، اعتراف‌گیری در زندان‌ها و ترور در خارج از کشور با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی همکاری کرده و در تقویت رژیم همواره کوشیده‌اند و خواهند کوشید. لذا صحبت از عدالت اجتماعی توسط این سه جریان و نیز ترجمه، چاپ و فروش آثار کلاسیک از طریق عناصر این جریانات، سرپوشی است برای همکاری‌های آن‌ها با رژیم.

در آخر با خواندن این کتاب «روی مدودف» بدانید و آگاه باشید که بوروکرات‌ها (از هر جنس و قماش‌ی که باشند، رهبران اکثر گروه‌های سیاسی) خواستار برقراری حکومت بوروکراتیک استالینیستی می‌باشند، البته

امپریالیست ها نیز برای کمک به بدنام شدن کمونیزم به این نوع تشکل ها که رهبران شان تحت کنترل آن هاست به عناوین مختلف کمک می‌رسانند.

خطر مهم دیگری که جنبش کارگری ایران را تهدید می‌کند، جریانات تروتسکیستی هستند که از تنوری های سوسیالیزم انقلابی استفاده نموده و در عمل به ویژه در امور تشکیلاتی استالینیستی رفتار می‌کنند. این ها استالینیست هایی هستند در لباس تروتسکیست. نمونه ی بارز آن گرایش مازیار رازی - آرام نوبخت/سروش می باشد که درون آن توده ای ها، اکثریتی ها و حزب چپ (که هر سه در اصل یکی هستند) وجود دارند.

از آنجائی که در خاورمیانه طبقه ی کارگر ایران بهتر از کشورهای منطقه قابلیت انقلاب کارگری را داراست، امپریالیزم نیاز میرم به آلترناتیوی برای شناسائی پیشروان کارگری و سوزاندن جوانه ی هرگونه فعالیت در جهت انجام انقلاب کارگری - سوسیالیستی دارد، و در نتیجه خود را در قالب گرایش مازیار رازی - آرام نوبخت/سروش پیدا کرد. علاوه بر این توده ای ها و اکثریتی ها که در حزب چپ گرد هم آمده اند از یک طرف و حکمتیست هائی که از طریق «بی بی سی» تغذیه می شوند، از طرف دیگر تمام امکانات خود را برای بزرگ جلوه دادن گرایش مازیار رازی - آرام نوبخت/سروش بکار می‌برند، تا پیشروی کارگری را در دام آن ها ببندازند و از این طریق فاتحه ی انقلاب کارگری - سوسیالیستی را بخوانند.